



## آقای ابراهیم گلستان زادروزتان شاد باشد

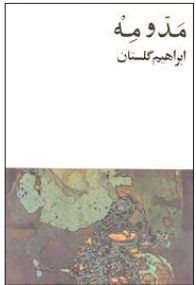
# ناخن به سنگ سخت کشیدن

«اکنون چه بخواهیم یا نخواهیم و چه باور کنیم یا نه، گلستان مروج تفکر چگونه دیدن است و این ارث او تا

امروز بی‌وارث مانده و احتمالش بسیار است که یتیم شود



این کتاب اولین بار در اسفند ماه ۱۳۳۷ منتشر شد و سپس بعد از سال‌ها و بعد از نایاب شدن نسخه‌های چاپ‌های پیش از انقلاب، در سال ۱۳۸۴ و از طرف نشر بازتاب نگار روانه بازار گردید. این مجموعه داستان جز اولین تجربه‌های داستان کوتاه از نویسندگان موسوم به نسل دومی‌های ادبیات داستانی به‌شمار می‌آید که در دهه سی خورشیدی در کنار نام نویسنده‌ای مثل بهرام صادقی با کتاب سنگر و وقعه‌های خالی خوش درخشید. این کتاب توانست پایه‌های اولیه داستان‌نویسی مدرن را در ایران قرار دهد و با وجودی که شاید امروزه بتواند ایرادهای زیادی به کتاب وارد کرد ولی در دوره خود تأثیرگذار و جریان‌ساز بوده است.



این مجموعه از سه داستان با عنوان‌های «از روزگار رفته حکایت»، «مد و مه» و «در بار یک فرودگاه» تشکیل شده است. داستان بلند از روزگار رفته حکایت از زبان پسر نوجوان روایت می‌شود که در خانواده‌ای شلوغ و در کنار پدرش خاطراتی را مرور می‌کند. این داستان با زبانی کودکانه و با لهجه شیرین شیرازی روایت می‌شود. داستان مد و مه که به گفته منتقدان بهترین داستان کوتاه ابراهیم گلستان به‌شمار می‌آید. این مجموعه بعد از انقلاب ممنوع چاپ اعلام شد و تنها داستان اول آن با نام «از روزگار رفته حکایت» در قالب کتابی جدا با همین عنوان از طرف نشر بازتاب نگار روانه بازار گردید.



نامه به سیمین تازه ترین اثر ابراهیم گلستان است که حدود دو ماه پیش منتشر شده. این کتاب به همت دکتر میلانی منتشر شده است. در مقدمه کتاب به قلم او آمده است: چند سال پیش، در دیداری با ابراهیم گلستان، سخن از آفت ساده‌انگاران پرمدعای گاه بی‌پروایی به میان آمد که نیم قرن بر ذهن و زبان نسلی از ایرانیان نفوذ زاینبار داشته‌اند. از فرید و شریعتی و طبری سخن به میان آمد و طبعاً پس از چندین، بحث به آل احمد هم کشید. گلستان از سابقه دوستی و آشنایی بیست و چندساله‌اش با آل احمد می‌گفت. از سیمین دانشور می‌گفت و از سجایای اخلاقی ستودنی‌اش... به تأسف پرسیدیم: چرا این‌ها را نمی‌نویسد؟ می‌دانستم بخت این دسته ساده‌انگاران پرمدعا قضا را برای فکر آزاد در ایران تنگ کرده است. دریافته بودم مهم‌ترین خصم فکر آزاد و آزادی‌خواه، وعده‌های کاذب و جذاب دلالان ایدئولوژی‌های گونه‌گونی است که پیچیدگی‌های جهان را ساده می‌کنند و به نوید یقینی سست‌بنیاد، ریشه‌های شک و کنج‌کاوی را، که دو شرط اول تفکرند، برمی‌کنند... آن شب پرسش‌ها را تازه تمام کرده بودم که او از جا برخاست، به طرف یکی از میزهای کارش رفت و از کشویی، که امروز می‌دانم پر از دست‌نویس‌های چاپ‌نشده آثارش است، متنی بیرون کشید و به دستم داد. به تواضع گفت: «بعضی از این حرف‌ها را اینجا نوشته‌ام.» صدوچند صفحه‌ای بود. دست خط گلستان بود، مخاطبش سیمین دانشور و پاسخی بود به نامه‌ای از او... همچنین در نوشته پشت جلد کتاب بخشی از متن کتاب آمده است: این مرد گفته است «کسی که قدیم را بفهمد جدید را حتماً می‌فهمد یا متمایل است بفهمد.» باربران خلف می‌توانی گفت آن کس که تازه را نمی‌فهمد قدیم را هم نفهمیده است.

هنرمند تنها با فقر معنا پیدا می‌کند و آفرینش اثر ادبی و هنری با احتیاج و غفلت تا بدان‌جا رشد کرده که گشته و گدا بودن، یعنی محرک اولیه برای کاغذ و بوم و امثال این‌ها، از این راستا کافی است نگاهی کنیم به تاریخ آن‌ها که نوشتند یا نگارگری کردند؛ از «گرنا هاشمی» گرفته که زیر بار و پر گلستان چنان رشد کرد و آموختنی‌هایش را درس که نه، بلعید؛ و حاصل این بلعیدن آن شد که «طوطی» را نوشت و «سه قاپ» را ساخت و برای این دومی جایزه بهترین فیلم‌نامه را از «فستیوال سپاس» سال ۱۳۵۱ دریافت کرد و هم‌چنین دیپلم بهترین فیلم منتقدین در همان سال، تا بسیاری از افراد که از دم‌خوری با او، تحقیقاتشان در این سال‌ها رنگ و بوی دقیق‌تر و عمیق‌تر به خود گرفته است، چراکه زیرکی گلستان مانع از سقوط او در دره هولناک مرید و مراد بازی گشته و هنگامی که بوی خلایق و استعدادی به مشامش خورد، به سیاق مالوف و طریقه مطلوبش، به سمت تلاش و تکاپو و فاعلی با خاصیت بودن سوق داده است و از توجه‌پورری، مدیحه‌گویی و هوراکش به‌شدت کراهت داشته و چنین مفاهمی را پیوسته و همواره از کنار خویش پس زده است. به یاد دارم که او در همین مورد، در «نوشتن با دوربین» و در پاسخ به سوالی درباره علت پاسخگویی‌اش به یکی از محققان گرانمایه خارج از کشور، در خصوص پروژه تحقیقی‌اش که بعدها به‌صورت کتابی مستقل به چاپ رسید، به این نکته اشاره کرد که: «تفاوت روحیه اشخاص در زمینه کار تخصصی‌شان و آنچه در عمل به قصد ارائه محصول، کمر همت برایش می‌بندند، برایش ملاک است و کاوش و مایه‌فکری جست‌وجوشده که خمیرمایه و محرک اصلی در کارهای فکری و پژوهشی و آثار مبتنی بر قوای خلاقه است» و او با چنین نگرشی در تمام این سال‌ها از آثاری در این رشته و جایگاه حمایت کرده است.

شکی نیست که گلستان در هر زمینه‌ای که در آن ورود کرده است، از این و آن یا از قدام و پیران و پانال‌ها تبعیت نکرده و برای مثال باوجود تقارن دوره‌ای از زندگی در ابتدای جوانی با هدایت و مواجهه با او، هرگز از روی دست او و بعدها از روی دست کسی سرمشق نگرفت و تبعیت نکرد؛ تنها خودش و خودش بود که با کنکاش در مورد زوایای اغلب مغفول‌مانده در فرمی جدید، به ارائه محصولی درخور دست یافت. دست‌یافتنی او به کلمه را عیان می‌سازد در اثری همچون «از روزگار رفته حکایت»، نمود یافت که زبان به‌شدت پالوده گلستان و احاطه‌اش به خفایات طایفه مورد اشاره در اثرش، وضع هولناک یک فرهنگ به‌شدت رایج در روزگار زمانی معین را به‌دقت موشکافی کرد. گلستان نهنها با فرهنگ ضدفرهنگی همدردی نمی‌کند که برعکس با شدت، خود را دشمن خویش‌اش نشان می‌دهد. در همین راستا به‌رغم اشارات گزنده‌ای که به پیش و آوازه و نگارش دیالوگ‌های «خست و آینه» وارد دانسته‌اند و آن را نه زبان شخصیت‌های فیلم، که عبارات گلستانی تاولیش کرده‌اند، نیز می‌توان اشاره کرد که انفعال شخصیت‌ها را چنان با کلماتی هم‌خون بر زبان‌شان نشانده که تنها یک مورد آن، درصحنه به منزل بردن بچه به دست هاشم و تاجی و جدال کلامی میانشان (که ناشی از خوف مرد از زبان همسایه‌ها و این و آن است و از جنم و جرزه، تنها به میل‌های زورخانه در کنج اتاقش دل‌خوش است) می‌توان دریافت چقدر مسلط و فکرشده، طیف و تیپ موردنظرش را حلاجی کرده، به تصویر کشیده است.

ابراهیم گلستان هرگز حاجت به کیلویی وزن شدن نداشته است و این که او در سالیانتمادی پس از انقلاب، اثری چه سینمایی، چه ادبی، روانه بازار نکرده، خود دلیل روشنی است

بر بی‌اعتنایی عمده‌اش به بازار و آن‌ها که معتقد به هر نحو باید در بورس بود و هر نوع نشخوار مکرر را به نام آفرینش در حلقوم جماعت غافل‌تر از خود بریزند؛ شاید برای تعلق به همین اندیشه است که ایام می‌نویسند و مصاحبه می‌کنند و اباطیل جلوی دوربین می‌برند تا از گزند فراموشی مصون بمانند. او اما هنوز برای عده‌ای جایس سنگینی می‌کند، نه به‌خاطر انبوه ارتباطات فرهنگی با بسیار افراد ایرانی و فرنگی دارای شعور و شرف (از واژه‌های خودش است) و نه به دلیل تمکن مالی و نه حتی ناشی از غر به خود بودن بلاهت‌آمیز رایج در خرد و کلان فرهنگمان، که گمان می‌کنم به سبب اعتماد ایشان به چه گفتن است، نه چقدر گفتن و این از فرسنگ‌ها دورتر، از همین تهران روزگازده امروز، در گفته‌هایش بسیار واضح و مبرهن و معلوم است. زمانی که او «آخر ماه آخر پاییز» را می‌نوشت، یا «خروس» و «مد و مه» را تالیف می‌کرد، تفکرات ایدئولوژیک چنان منورالافکارهای وطنی را به تسخیر خود درآورده بود که برای تخلیه و آماندگی، «گلستان نفتی» خطابش می‌کردند و عصری که در خدمت زعمای وقت است، چیزی که به‌شدت احمقانه بودنش را همین چند جمله از «آیدین اغداشلو» نشان خواهد داد: «که به یمن وجود گلستان بود که جرات کردم اولین پلاکارا بی‌کله را نقاشی کنم. اما گلستان مردی بود مردستان. پای هر جور اجاق و جقی هم می‌آیستاد. این هم که گفتند با شاه سابق شریک شده بود تا فیلم «اسرار گنج دره جتی» را بسازد و به شاه فحش بدهد و در عوض صد هزار تومان فروش کل فیلم را با شاه تقسیم کند! حرف معقولی نیست، چون لابد به‌خاطر اختلاف محاسبه فروش فیلم نبود که یک هفته در ساواک خوابانده‌اش!»

به هر روی اکنون چه بخواهیم یا نخواهیم و چه باور کنیم یا نه، گلستان مروج تفکر چگونه دیدن است و این ارث او تا امروز بی‌وارث مانده و احتمالش بسیار است که یتیم شود، زیرا در رودخانه‌ای که آب در جهت موافق جریان دارد، ماهی مرده نیز از عهده شنا کردن برمی‌آید. اگر قدری چشمانمان را باز کنیم، آموختنی از گلستان کم نیست، زیرا برای جایگاهی که دارد، باز به قول خودش؛ ناخن به سنگ سخت کشیده و نفس زنده بودن را با کار و تلاش و تکاپو و درخت نشانند دیده و تنفر از پستی و پلیدی و زشتی را مسیر راه خود کرده. آن هم با مناعت و نفس سربلند انسانی که گویا در شرف چال شدن در گوری بی‌نام و نشان است.

زندگی خصوصی‌اش نیز هر آنچه که بوده به خودش مربوط است، نه به خبرنگاران و روزنامه‌نویسان همکار اما کم‌کار و کم‌خوانده این روزنامه و آن مجله که سالیان سسال شده که بزرگ‌ترین کنج‌کاوی‌شان سر در آوردن از این است که مابین او و آن شاعر مرحوم چه گذشته است. دست آخر آنکه در هر کار و زمینه‌ای اگر اعتدال و میانه‌روی با تکیه بر تعقل معقول، جزو ملزومات نباشد، در زمینه کارهای فکری جزو بدیهیات است و باید این مهم را پیدا و هویدا دانست. گلستان به این نکته وقوف کامل دارد؛ چراکه دائم خوانده، تحقیق کرده، دست به نگارش زده و اگر رنجی از این همه برده، پشت دیوار بلند سکوت پنهان داشته، نه این که با عکس‌های سیاه و سفید، با دستی کوبیده بر پیشانی؛ فیکور درد و الم به خود بگیرد. تا فلان مکتب‌نبدیده ملاگشته‌ای از آن، جهت نصب بر دیوار اتاقش سود ببرد؛ هم آن‌ها که با توری با کلامی کوتاه در ضمیرشان به کوهی فحش و عقده برمی‌خوریم که به هر زبان که بخوانی، منکرش هستند. احترام برای او؛ او که خلاقیت ادبی‌اش نه امروز که در روزگار اباطیل‌گوییان در کنج نادری و چرت زدن و «شنسو ویژه» و «گیوه» به همه اثبات شده است. مردی که نام دارد و بی‌علت نامور نیست، احترام برای او.



خروس نام داستان بلندی است از ابراهیم گلستان. به گفته گلستان او این داستان بلند را در آخرین روزهای سال ۱۳۴۸ و تابستان ۱۳۴۹ نوشته است. او به گفته خود در این کتاب قصد در نمایاندن چهره‌ای از جامعه معاصر خود را داشته است. او تکه‌هایی از نسخه اول «خروس» را به مجله‌ای برای چاپ سپرده بوده و بعد از انقلاب این کتاب به صورت ناقص و با جمله‌های کوتاه شده و از بین رفته در قالب مجموعه‌ای به نام «چند قصه کوتاه حاصل ده سال دوران انقلاب» چاپ شده است. گلستان اعتراض خود کامل این کتاب توسط نشر اختران در خارج از کشور مکتوب کرده است. خلاصه داستان این است که در مساجد، از جزیره آمده‌اند و برای رسیدن به شهر منتظر ماشینی هستند. آن‌ها از ماشین جامی می‌مانند و مجبور می‌شوند شب را در منزل کدخدا بگذرانند. کدخدا از آن‌ها دوستانه پذیرایی می‌کند و برای‌شان سفره‌ای رنگین تر تیب می‌دهد. این دو مهمان بعد از ورود به خانه متوجه صدای بلند و عجیب خروسی می‌شوند. کدخدا خروس را حرام‌زاده می‌داند و معتقد است این خروس از ساعت شماته‌دار به دنیا آمده است. تخم‌مرغی که اتفاقی در ساعت شماته‌دار خانه کدخدا افتاده و بارور شده و خروسی از آن بیرون آمده. این خروس با آوازهای مکرر ناله‌های اهالی محل و صاحب‌خانه را ذله کرده است. خروس، علاوه بر این، بر کله بز آذین‌شده سر در خانه، مرتب فحش می‌اندازد. کدخدا به نوکرهایش دستور می‌دهد که خروس را بگیرند و بکشند. سرانجام کدخدا خروس را می‌گیرد و طی مراسمی آیینی با حضور دیگران سر می‌برد. در همسایه جمع می‌شوند برای آماده کردن خروس برای مراسم شام آیینی. کدخدا با فکر اینکه دو مساجح برای یافتن گنج به جزیره رفته بودند بساطی تر تیب می‌دهد و سعی می‌کند با استفاده از مستی ناشی گنج را از زیر زبان‌شان بیرون بکشند.